



## تقریر درس خارج فقه نظام سیاسی آیت الله اراکی دامت برکته الله

مقرر	حجة الإسلام قادر بریسم	جلسه	۲	تاریخ	۱۴۰۱/۰۸/۱۱
عنوان ۱	حوزه های وظایف رهبری				
عنوان ۲	حوزه سوم: عدل سیاسی				
عنوان ۳	مبحث چهارم: اصول سیاست داخلی				
عنوان ۴	اصل چهارم: تأمین حقوق اجتماعی				
عنوان ۵	حق پنجم: حق ازدواج				

### درآمد بحث

بحث ما در حقوق شهروندی و در مجموعه وظایفی که بر رهبری یا بر عهده دستگاه حاکمیت در نظام سیاسی اسلام وجود دارد، بود.

### حق پنجم: حق ازدواج

از حقوق شهروندی که حاکمیت باید این حق را تأمین کند حق ازدواج است. یعنی کسی که چه دختر چه پسر، به سن ازدواج برسد و صلاحیت ازدواج داشته باشد، یعنی از نظر جسمی سلامتی جسمانی داشته باشد که بتواند ازدواج کند و نیاز به ازدواج داشته باشد، یکی از حقوق شهروندی اش این است که بر حاکمیت واجب است که این حق را برای او تأمین کند.

بحث ما در نحوه تأمین این حق بود. گفتیم آن را می توان به این آیه استناد جست که:

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ﴾؛

در اینجا «وَأَنْكِحُوا» خطاب به اولیاء است. خطاب به خود طرفین ازدواج نیست. اینجا خطاب به ولی است و استفاده می شود که بر ولی این حق وجود دارد که مجرداً را به عقد نکاح دریاورد. عبارت مرحوم طبرسی را هم در جلسه پیش در تفسیر همین آیه خواندیم که فرمود:

«ثم أمر سبحانه عباده بالنكاح وأغناهم عن السفاح فقال: ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ﴾ ومعناه زوّجوا أيها المؤمنون من لا زوج له من أحرار رجالكم ونسائكم».

بعد می فرماید:

«وهذا أمر ندب واستحباب وقد صحَّ عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: من أحب فطري فليستن بسنتي ومن سنتي النكاح»<sup>۱</sup>؛

گفتیم ایشان که می فرمایند: «هذا أمر ندب واستحباب»، استحبابی بودن این امر را ما از کجا باید بفهمیم؟ چون امر «وَأَنْكِحُوا» که دلالت بر وجوب دارد. می شود گفت که «هذا أمر ندب واستحباب»، به قرینه سیره متشرعه که سیره متشرعه بر این است که اینطور نبوده که بر هر ولی واجب عینی بوده باشد که برای بچه اش زن بگیرد. و وجوب، خلاف ارتکاز یا حتی سیره متشرعه است. ارتکاز یا سیره متشرعی که مبتنی بر این ارتکاز است به منزله قرینه متصله می ماند که این «وَأَنْكِحُوا» را از معنای وجوب منصرف می کند به معنای مطلوبیت شدید مؤکده. لکن گفتیم اگر ما مجموع آیات و روایات را ببینیم، مخصوصاً آن روایتی که صاحب مجمع البیان مرحوم طبرسی از رسول اکرم صلى الله عليه وآله روایت کرده که:

«من أدرك له ولد وعنده ما يزوجه فلم يزوجه، فأحدث، فالإثم بينهما»<sup>۲</sup>؛

قوله: «فالإثم بينهما» دلالت بر وجوب می کند؛ حداقل دلالت دارد که ولو از باب وجوب مقدمی، این تزویج الزامی است. علاوه بر آن ما روایاتی داریم و روایات متعددی که قبلاً در مباحث پیشین داشتیم، در مبحث فقه نکاح این روایات را مطرح کرده ایم - که به طور متعدد به این مضمون، روایت آمده که:

«إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَدِينَهُ فَرَّوْجُوهُ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ»<sup>۳</sup>؛

از این گونه روایات - که به طور مضمونی، متعدد هم هستند - استفاده می شود که شارع عدم تزویج را منشأ مفسده کبیر و فتنه کبیر می داند. این از یک سو، از سوی دیگر بلاشک مسأله ازدواج یک نیاز فطری مردم است و این مصلحتی است که این مصلحت، مصلحت الزامی یا لااقل عقلانی است، اگر نگوییم که از روایات هم استفاده می شود که این مصلحت هم، مصلحت الزامی است. از همین «فَرَّوْجُوهُ»، از «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى»، از این آیات یا از روایات دیگر.

پس، مصلحت الزامی بودن مسأله ازدواج، حتمی است. از طرفی مفسده بودن ترک تزویج هم به استناد همین روایات بلکه اگر این روایات هم نمی بود، مفسده بودنش عقلاً محرز است. فعلى هذا، ولّى امر عام و همچنین ولّى

۱. مجمع البیان؛ ج ۷، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۲. همان؛ ص ۲۲۰.

۳. کافی؛ ج ۵، ص ۳۴۷.

خاص، مسئولیت شرعی اش به عنوان ولایت، تأمین مصلحت و دفع مفسده از مولی علیه است. یعنی مثلاً پدری که می تواند بچه اش را به مدرسه بفرستد که درس بخواند یا این که می تواند بهداشت فرزندش را تأمین بکند، اما این کارها را از روی سهل انگاری و مسامحه نکند، این جایز نیست. یعنی بر ولی، واجب است تأمین مصالح و دفع مفسده مولی علیه. چه ولی عام، چه ولی خاص؛ یعنی پدر و مادر اگر می توانند مسائل ازدواج فرزند را حل کنند بر آنها واجب است. البته مسأله ازدواج مسأله اجباری نیست؛ باید طرف، خودش تمایل داشته باشد به ازدواج. ما دلیلی بر اجبار به ازدواج به این معنا که بدون اختیار طرفین آن را تحمیل کنیم، نداریم. مثلاً ما نداریم که حاکم برای کسی که ازدواج نمی کند کیفر و مجازاتی بگذارد، چنین الزامی نداریم و دلیلی بر آن نداریم که چنین الزامی باید باشد.

إن قلت: ممکن است کسی سؤال بکند که اگر ازدواج نکند مفسده پیش می آید، پس لازم است الزامی در کار باشد. قلنا: اگر بنا باشد به این که اگر ازدواج نکردن مفسده داشته باشد در نتیجه باید بگوییم کیفر لازم است، ما این نتیجه را قبول نداریم و حال آن که این کیفر نیاز به دلیل دارد و ما دلیلی بر کیفر در صورت ازدواج نکردن نداریم. به علاوه این که ما می دانیم که بعضی از انبیاء (که آیات هم بر آن دلالت دارد) مثل حضرت عیسی و یحیی علیه السلام ازدواج نکردند، و این تشریع در انبیاء سلف هم تا نسخش نیامده باشد، ادامه خواهد داشت و ما ناسخی نداریم که گفته باشد مثلاً ازدواج نکردن تاکنون مجاز بوده اما از این به بعد در شریعت ما واجب است. ما دلیلی برای وجوب تزویج نداریم؛ یا به عبارتی ما دلیلی بر حرمت مجرد ماندن نداریم. بلکه اجمالاً دلیل بر جواز داریم؛ علاوه بر این که گفتیم از آیات کریمه قرآن استفاده می شود که ازدواج نکردن حرام نیست؛ این یک مطلب. مطلب دیگر این که الزام و اجبار طرفین بر فعلی که ترکش حرام نیست، چنین الزامی دلیل می خواهد که دلیل نداریم.

اما آنچه بر ولی بما هو ولی، واجب است، تأمین مصلحت است و آن چه که موجب تأمین مصلحت و دفع مفسده می شود، تهیة مصالح و تسهیل در امر ازدواج است. این می توانند وظیفه ولی باشد.

نکته: مراد از الزام و اجبار، حکمی است که بر ترکش عقاب و کیفر، بار شود. مراد از الزام این است. ما در فقه تقنین هم که بحث کردیم این را روشن کردیم که قانون، یعنی الزام، و الزام یعنی این که تخلف از آن، موجب کیفر است. ولی ما در مسأله تزویج چنین چیزی نداریم که بر ترکش عقاب لازم بیاید. این است معنی الزام.

آن هم منظور ترک طرفین است. چرا که ما دلیل داریم از سیره متشرعه، از بعضی آیات نظیر آیه شریفه: «وَحَصُورًا وَ نَبِيًّا»<sup>۱</sup> معلوم است که حضرت یحیی علیه السلام ازدواج نکرد، حضرت عیسی علیه السلام ازدواج نکرد؛ در تاریخ هم داریم که بعضی از اولیاء و اتقیاء ازدواج نکردند و کسی هم در امور متشرعه به آنها ایراد نگرفته است. یعنی سیره متشرعه اجمالاً دال بر عدم وجوب تزویج است. لکن آنچه بحث ماست این هست که بر ولی چه واجب است؟ خوب چون بر طرفین وجوب تزویج نیست بر ولی هم الزام آن ها مترتب نمی شود. چه ولی خاص چه ولی عام. پس این که می گوییم یجب، منظور وجوبی است که مقتضای ولایت است. مقتضای ولایت یعنی تأمین مصلحت است و تأمین مصلحت طرفین یعنی تأمین

شرایط ازدواج، که اگر خواستند ازدواج کنند و تصمیم بر ازدواج داشتند ازدواج بر آن‌ها تسهیل شود. پس منظور از ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ﴾ این نیست که حتماً باید مجردها را الزام کنید که ازدواج کنند؛ بلکه یعنی اگر تصمیم بر ازدواج داشتند عرفاً آنچه برای ازدواج لازم است تأمین کنید و امر ازدواج آن‌ها را تسهیل کنید. آنچه عرفاً بر ولیّ بما هو ولیّ، انتظار می‌رود تأمین مصلحت است. تأمین مصلحت این نیست که آنها را به ازدواج الزام کنند. حتی در مسأله تعلیم هم این‌گونه است. این‌که ما دلیل نداریم که بر ولی واجب باشد که فرزندان خود را الزام به تحصیل کنند؛ بلکه منظور این است که آنها را تشویق کنند و امر تحصیلشان را تسهیل کنند، که اگر مسامحه کنند این بر خلاف وظیفه ولی است. در مورد ولیّ عام هم همین است که برای همه مردم آنچه مصلحت است لازم است انجام دهد. البته حق التعلیم از حقوقی است که در آینده بحث خواهیم کرد. پس تأمین مصلحت مولیّ علیه بر ولی، واجب است؛ چه ولیّ خاص (که پدر باشد) چه ولیّ عام (که دولت و حاکمیت باشد).

می‌توان از روایاتی در این باب استفاده کرد؛ از جمله، روایت جویبر که در مباحث فقه خانواده<sup>۱</sup> متعرض شدیم. روایت جویبر که در وسائل الشیعه<sup>۲</sup> آمده است و صحیحه هم هست که اجمالش این است که: امام باقر (علیه السلام) به یکی از اصحابش می‌فرماید که برو زن بگیر، او می‌گوید که من ناتوانم که حضرت می‌فرماید باید بروی و وسائل ازدواج را فراهم کنی، که در نهایت حضرت، داستان جویبر را برایش نقل می‌کند که جویبر سیاه‌چهره بود و از لحاظ شمائل، چهره مناسبی نداشت و از اصحاب صغه بود، مالی هم نداشت و همیشه در کنار مسجد رسول الله بود که حضرت به جویبر می‌گوید که چرا ازدواج نمی‌کنی؟ جویبر در جواب می‌گوید چه کسی به من زن می‌دهد؟! حضرت به او می‌فرماید که برو و به فلان رئیس عشیره که از اشراف معروف قریش بود بگو که رسول الله فرموده که دختری را به من بده، نام دخترش هم «دلفا» بود که از زیباترین دختران عرب بوده است و خیلی هم خواستگار داشت؛ وقتی جویبر طبق دستور عمل می‌کند، گویا آن شخص، شخص مؤدبی هم بوده، در عین حال کمی مکدر می‌شود و می‌گوید خودم باید نزد رسول خدا بروم و با ایشان صحبت کنم. این دختر که پشت پرده بوده، قضیه را می‌شنود و می‌گوید اگر رسول خدا دستور داده من مطیع هستم، بعد که جویای حقیقت می‌شوند، رسول خدا می‌فرماید بله، چنین گفتم. و دختر تسلیم شد. بعد می‌گویند جویبر تا سه روز نزدیک دختر نشد و مشغول روزه و عبادت بود تا شکر این نعمت را بجا بیاورد.

منظور این است که در این روایت، خود حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) اقدام می‌کنند. البته این نکته هم هست که آن سنت جاهلی که در شیوخ عرب جاری بود که به طبقات پایین، زن نمی‌دادند کنار رفت. کما اینکه آیه کریمه در سوره احزاب<sup>۳</sup> که در مورد تزویج زینب بنت جحش به زید (پسرخوانده حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)) بود که خداوند دستور داد او را به پسر

۱. ر. ک: درس فقه خانواده؛ جلسه اول سال ۱۴۰۱.

۲. ر. ک: وسائل الشیعه؛ کتاب النکاح، أبواب مقدمات النکاح و آدابه، باب ۲۵، ح ۱.

۳. ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾؛ سوره احزاب:

خواننده‌ات تزویج کن، و بعد که زید او را طلاق داد دستور داد که او را به تزویج خودت در بیاور. که این دو دستور هر دو برای سنت شکنی رسوم غلط جاهلی بود.

درست است که این نکته (سنت شکنی رسوم جاهلی) در روایات هست؛ اما خود حضرت آمدند و اقدام به تزویج جویبر کردند؛ این می‌تواند مؤید این باشد که تسهیل تزویج و اهتمام به امور ازدواج، یکی از وظایف حاکم اسلامی است. بنابراین از مجموع بحث‌ها به این نتیجه می‌رسیم که یکی از حقوق اجتماعی شهروندی در جامعه اسلامی مسئله ازدواج است و این مسئله، ایجاب می‌کند که دولت و حاکمیت می‌بایست در حد توان موانع ازدواج را بردارد و امر ازدواج را تسهیل کند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین